

نوشته آندره موروا
عضو آکادمی فرانسه

ترجمه: منیژه کیاافر

نقش نویسنده در جهان کنونی

(۲)

داستان سرایی جدید

اکنون داستان سرایی جدید را مورد بحث قرار می‌دهیم که اثر محرکش در ادبیات خیلی زیاد است. بودلر گفته «زیبایی همواره عجیب است» آنچه باعث شگفتی نمی‌شود، بیشتر توجه ادیبان ظریف *blesés* را جلب می‌کند. همیشه این *سبک* داستان سرایی لازم است. و به‌اشتباه این *سبک* را کاملاً نو می‌شناسیم، یا فکر می‌کنیم جدید باقی خواهد ماند.

هر نویسنده‌ای، در دوره خویش کتابی به‌این *سبک* سراییده است. «بالزاک» و «استانداال» چنان خوب معاصرین خویش را گمراه کرده‌اند که اکثر منتقدین آنها را خوب نشناخته‌اند. «پروست» در زمان نشر کتابش به‌نام: «همسایگی سوان» یعنی در سال ۱۹۱۳، درک نشده بود. ولی توجه کنید! اثر محرک نمی‌تواند مداوم باشد چون فوری مقطع می‌شود. ملتی که به‌سبکی جالب خومی گیرد زود از آن خسته می‌شود. و برای بیدار کردن و ارضای میل خویش به‌سبک‌های جدید روی می‌آورد این تنوع مدتی خوش آیند است سپس بی‌بهره می‌شود. بنا به گفته والری: «تازگی زودتر از هر چیز کهنه

صفت مشخصه عصر ما جستجوی آگاهانه متقدمان در مورد تازگی است. نویسنده به واسطه توهمی توأم با کنجکاوی خود را متقدم می‌پندارد. حال آن که متقدم در هر دوره، بر اثر سیر بیرحمانه زمان، تغییر آداب و انجماد محرکهای متأخر عصر بعدی به وجود می‌آید. ویرجنیاولف و پروست خود را در زمره متقدمان محسوب نکرده‌اند. عصر ما فرهنگ معصب غیرمنظری را به کار می‌برد که تمایل مشکوکی برای تمسخر دارد. ولسی فرصتی برای راهنمایان، و پیش کسوتان است که نهضت‌های جدید را پیش‌بینی کنند و خود را در معرض آنها قرار دهند.

نویسنده دخیل می‌شود.

اصطلاح متداول و خاص دنیای جدید نویسنده «متعهد» است. به‌مامی گوید: «نویسنده جدید باید در کارها وارد باشد.» آیا نویسندگان بزرگ گذشته چنین نبوده‌اند؟ به عبارت دیگر آیا آنها در شرایطی سخت‌تر از زیباشناسان *esthétetique* قرار گرفته‌اند؟

آیا آنها در زمینه عمل دخالت داشته‌اند؟ آیا در مورد مسایل مذهبی و سیاسی و اجتماعی تصمیم گرفته‌اند؟ تصور نمی‌کنم که در این مورد قوانین تغییر ناپذیری وجود داشته است. ولتر و روسو، پیرو عقیده‌ای بوده‌اند؛ هم‌چنین هوگو و ژرژسند، و بالزاک خود را طرفدار سلطنت نامیده‌اند، و اسانندال خود را جمهوری خواه معرفی کرده‌است. برعکس فلورین نویسنده خواهان اجتناب از هیجانان شدید است. تصور می‌کند که هنر، و هیجان زیبا شناسی کاملاً برای هیجانان شدید قرار می‌گیرند. هنر می‌تواند از هیجانان تند آرامش یافته سرشار شود. یعنی «هیجانی که از آن به آسودگی یسادمی‌کنند.» «فلورین» عشق دوران شباب خویش را نسبت به خانم «شازینگر» در نوشته خود به نام «تربیت احساساتی» به این مضمون می‌نویسد: «دوست من، اگر تو شراب بنوشی، معشوق و سرباز نباشی، می‌و عشق و جنگ را رسم نمی‌کنی. اگر

شاهکار می تواند توام با احساسات نویسنده باشد ؛ و اثری است که هرگز تربیتی و فاضلانه نیست . پاسکال در نامه های خویش «پرونیال» هانظیر تاسیت در «آنال» هایش صحبت می کند ، و خیلی هم زیبا هستند . نویسنده می تواند و باید هیجان تند سیاسی را هم مانند سایر هیجانات نقش کند . و تأیید آن صحیح است . ولی به علت این که هنر وارسته از هر نوع دسته بندی است ، هنرمند باید پرا احساسات شخصی خود غلبه کند . تولستوی در کتاب «جنگ و صلح» قابل تحسین است ، و در کتاب «آناکارینینا» که بر همه چیز نوری يك سان می باشد ، به اندازه وقتی که موعظه یا استدلال می کند عالی نمی نگارد .

«بالزاک» شاید کاتولیک و طرفدار سلطنت باشد ، «شاید» از این جهت که بایستی تعارفات ساختگی و صمیمیت هایش را در نظر گرفت ، ولی او همه را درک می کند و جمهوری خواهان را نیز عالی رسم می کند ، او يك مشرك بخشنده است . آلن می گوید ، بالزاک همه را می بخشد ؛ مثل کشیشی که خیلی زود اعتراف می گیرد .

خلاصه ، به نظر من نویسنده قدیم یا جدید روحی در دو جسم است . از طرفی نویسنده ای برای اثبات عقیده اش می جنگد نظیر : هوگو در «ناپلئون کوچک» و شاتوبریان در «بوناپارت و بوربونها» چنین اند ؛ زولا در مقالات «متهم می کنم» اثری زیبا می سازد ، هیجان را مثل شعله فروزانی میرساند . نویسنده ای که صاحب نفوذ می باشد ؛ لازمست که این اثر را پاک و منزله نگهدارد . و از طرفی هنرمندی است که هیجانات همه را منزله می سازد ، و احساسات آنها را از فراز مبارزات عبور می دهد . مارسل پرست شدیداً طرفدار ماجرای دریفوس (۱) است ، ولی وقتی پرونده را در کتاب خویش مطرح می کند ، از جانبداری دست می کشد .

هوگو ، در آغاز «بینوانان» جوانمردی مسیومریل را تشریح می کند . شاتوبریان ، در آغاز «خاطرات ماورا» گو «ناپلئون را ، به خاطر نفس

۱- دریفوس افسر فرانسوی است که به اتهام خیانت چندین سال

وزمانش می‌بخشد. و این والاترین هنر محسوب می‌شود، نمودار مرحله واقعی هیجان زیباشناسی، و پاکی هیجانات شدید می‌باشد، هنری که متعلق به همه دوره‌ها است. هدف نویسنده جدید باید به خود مانند گذشتگان تکلیف کند. که عظمتی نادر لازم دارد. دقیق بودن در زمان ژول سزار آسانتر از دوره هیتلر یا استالین است. از این رو لزوم جدایی بین طرفدار و خالق پدید می‌آید. طرفدار به مبارزه می‌پردازد، و اگر بدون خواری و با استعداد خویش پیروز شود، من او را تحسین می‌کنم و نویسنده ارزش کار را مدیون ماست. موردی که نویسنده جدید، اغلب دچار دردسر می‌شود و حقیر می‌نماید.

بارها نویسندگان جدید پوچی وضع بشر را تشریح کرده‌اند چه کشف بزرگی! مونتن و پاسکال قبلا همین کار را کرده‌اند. پاسکال داریو ایمان را عرضه داشته ولی مونتن حکمت را پیشنهاد کرده است.

حال آنکه، به نظر می‌رسد عده زیادی از نویسندگان نقش تکیه گاه‌های دائمی احساسات مداوم بشر را به خود ممنوع کرده‌اند. و جز نیستی و تلاش بی‌ثمر چیزی شرح نمی‌دهند و بشری که با کمک عشق شهوی و مستی می‌خواهد بدبخنی را فراموش کند، آیندگان با تمجب از خود می‌پرسند:

«آیا امکان دارد که بشر آنقدر نومید شده باشد؟»

اگر مطالعه خود را وسیع تر کنند، بی‌شک در تاریخ ماقابح و سنگدلی را کشف میکنند. ولی آنها هم نظیر شوریدگان این هنر بدبینی می‌بینند، در این نمایش وحشتناک بیکاران ثروتمند استخدا شده‌اند، کسانی که در جوامع تازه بدوران رسیده به خدا کثرت آرایش و رفاه و سعادت رسیده‌اند. بیکاران ثروتمند و جوانانی که هنوز از مسئولیتها در پناهند، و احساس زیبا، پرستی را با دیدن نمایشنامه سیاه، و فیلم‌های مبهم و کتابهای بی‌معنی درک میکنند. زیرا از شکل اصیل مجزا شده‌اند. نواده‌های ما از خود می‌پرسند: «خوب طبقه عامه چه می‌خوانده‌اند؟ خواهان چه بوده‌اند؟ در واقع طبقه عامه همیشه خواهان مطالبی بوده و اغلب آنچه باب طبعش نبوده هضم کرده است. جنبه تکان دهنده دنیای جدید هم نیستی این دو نوع فرهنگ است: فرهنگ توده که حاکی از تمدن نامید شده. و طرق جدید فنی سبب اشاعه آن گشته مثل: کتاب جیبی، رادیو، تلویزیون و سینما. فرهنگی است محتاج جسارت بیحد و در پی جاودانگی و عیب‌تر از همه، پیروزی این فرهنگ است. یک فیلم خوب دردم، نیویورک

از شاهکارها هم چنین استقبالی نشده است .

متون عامه

معهدا، ابتدا این صنعت عظیم فرهنگی نویسنده جدید را ترسانیده است . بنا به گفته نویسنده ای: «وقتی افکار من، به وسیله تهیه کنندگان، و اهل فن صورت ورقه های فلزی نازک و صافی را میگیرند . از آن چه باقی میماند ؟ » معجزه در این است که چیزی از فکر باقی میماند . البته نقصانی در کار است ، ولی تمدن توده مردم زیبایی را نیز بایستی عالی اشاعه دهد ، چون احتیاجات عمیق مردم تغییر نیافته اند . برای جلب تماشاگران ، برای پایدار کردن ، اندازه دلخواه شعر و عظمت در اختیارشان گذاشتن ، متون عامه نمی تواند مدت زیادی از ابداع صرف نظر کند . به وسیله مناظر عامیانه ، چندی عده ای سرگرم می شوند ، ولی نه همه مردم و در تمام دوره ها در این مورد هم محرك عنصری لازم برای اثر هنری است . فیلمهایی به سبک نوشل : استرادا ، هیر و شیمیا عشق من ، از ماریان بد Marienbad ، بیش از فیلمهای معمولی موفق می شوند . کتاب نویسندگان بزرگ در قطع جیبی بیش از نویسندگان معمولی فروش دارد .

فرهنگ عامه به نویسنده جدید فرصت می دهد ، افرادی را نمونه قرار دهد ، که تا آن زمان هرگز قهرمان داستان نبوده اند . پیشرفت فنی و توسعه اوقات فراغت ، روز بروز افزایش می یابد ، برای استفاده از این دوران استراحت کتاب و نمایش و فیلم بایکدیگر همکاری می کند .

او کارمورن نوشته : «فرهنگ عامه ، در منطقه بی قید شده از کار ، جشن ، و خانواده گسترش می یابد ... از عدم ارزشهای بزرگ ، ارج بی کاری های بزرگ فراهم می شود ... در حالی که دیگر مردم از عرق جبین نان نمی خورند ، قسمت روز افزونی از افراد بشر باید به فعالیت های بازیگرانه بپردازند . افراد بی شماری ، با مطالعه و دیدن سینما و تأثیر تغییر رویه می دهند .

جال نفوذ تمدن غرب در تمام ملل احساس می شود . نفوذی که تاکنون بر ما مکشوف نبوده .

صنعت فرهنگ به تمام طبقات مردم و همه کشورها خطاب می کند . هر چند که تمام فروشگاههای بزرگ «لباس حاضر» با نام مشهورترین خیاطها عرضه می دارند .